

دنیانه روایت تصویر

## در محضر بزرگان

## حساب کار خودت را بکن

مرحوم آیت... شاه‌آبادی درباره ذخیره کردن حسنات برای آخرت گفته‌اند:  
«بدان که تو هستی و نمی‌میری. بدن است که می‌میرد، تو هستی و زنده. حساب کار خودت را بکن که چه تهیه دیده‌ای برای زندگی آخرت. بین برای این دوروزه، که می‌دانی ثباتی در آن نیست، چه کوشش‌ها و تقلا‌ها می‌کنی. برای آن‌جا که به حکم فطرت هستی و زندگی ابدی است، چه کوششی کرده و چه تهیه دیده‌ای؟ در آن‌جا زندگی انفرادی است، احتیاجات را خودت منفردا باید رفع کنی؛ باب استقراض و استعداد مسدود است. این جا آمده‌ای که تهیه برای آن‌جا ببینی.»  
برگرفته از کتاب «دستور العمل‌های عرفانی از علمای بزرگ اخلاق»

## فتو ترانه



## داستانک

## خالی شدن از باد غرور

دانش‌آموزان مدرسه‌ای با اتوبوس به اردو می‌رفتند. در مسیر، اتوبوس به یک تونل نزدیک شد که نرسیده به آن تابیلویی با این متن دیده می‌شد: «حد اکثر ارتفاع سه متر» ارتفاع اتوبوس هم سه متر بود ولی چون راننده قبلا این مسیر را آمده بود با کمال اطمینان وارد تونل شد. اما سقف اتوبوس به سقف تونل کشیده شد و پس از صدایی وحشتناک وسط تونل توقف کرد. مسئولان و راننده پیاده شدند و پس از بررسی اوضاع مشخص شد که یک لایه آسفالت جدید روی جاده کشیده‌اند که باعث این اتفاق شده است. همه به فکر چاره افتادند، یکی به کندن آسفالت و دیگری به یکسل کردن با ماشین سنگین دیگر و غیره. اما هیچ کدام چاره‌ساز نبود تا این که سرپچه‌ای از اتوبوس پیاده شد و گفت: «راه حل این مشکل را من می‌دانم!» مدیر مدرسه به سرپش گفت: «برو بالا پیش بچه‌ها و از دوستانت جدا نشو!» سرپچه با اطمینان کامل گفت: «به خاطر سن کم مرا دست کم نگیرید و یادتون باشه که سر سوزن به این کوچکی چه بلایی سر بادکنک به آن بزرگی می‌آورد!» مدیر از حاضر جوابی کودک تعجب کرد و راه‌حل را از او خواست. بچه گفت: «سال گذشته در نمایشگاهی معلم‌ها یادمان داد که از یک مسیر تنگ چگونه عبور کنیم و گفت برای این که روح لطیف و حساسی داشته باشیم باید درون‌مان را از هوای نفس و باد غرور و تکبر و طمع و حسادت خالی کنیم و در این صورت می‌توانیم از هر مسیر تنگ عبور کنیم و به خدا برسیم.» مدیر از او پرسید: «خب این چه ربطی به اتوبوس دارد؟» سرپچه گفت: «اگر بخوایم این کار را روی اتوبوس اجرا کنیم باید باد لاستیک‌های اتوبوس را کم کنیم تا اتوبوس از این مسیر تنگ و باریک عبور کند!» به همین راحتی.

## کاریکلماتور

- ❖ بعد از سوختن جنگل، درخت به خاک سیاه نیست.
- ❖ بعضی سرها فقط به کار سرشماری می‌آیند!
- ❖ با ناداوری، آلودگی «سوتی» به بار آمد.
- ❖ با شکلات تلخ شیرین کام شد.
- ❖ پروسه دندان: کاشت، داشت، برداشت است.
- ❖ قورباغه برای آب قواره اوبعطا می‌خواند!
- ❖ در غیاب برف، آلودگی هوا تعطیلی مدارس را به عهده گرفت!
- ❖ با خشک شدن آب سدها، آب از آب تکان نمی‌خورد.
- ❖ با شیر «آب درمانی» می‌کرد!

## فتو نکته

## اندک صبر

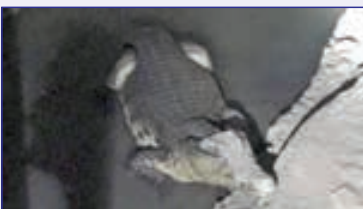
## عطر تو

ماجرای مرا پایانی نبود  
اگر عطر تو  
از صندلی بر نمی‌خواست  
دستم را نمی‌گرفت  
و به خیابان نمی‌برد!

شمس لنگرودی

## دور دنیا

## پیدا شدن کروکدیل به جای اسلحه!



اسکای نیوز- پلیس روسیه که به دنبال پیدا کردن اسلحه در زیرزمین خانه یکی از خلافکاران این کشور بود، در کمال تعجب با کروکدیل غول پیکر چهار متری رو به رو شد که از سرما یخ زده بود! رسانه‌های ملی این کشور اعلام کردند که این خزنده در دمای بسیار زیاد زندگی می‌کند و آب و هوای سرد روسیه مناسب نگهداری این حیوان نیست. گویا آقای مجرم سه خزنده غول پیکر دیگر را هم در زیر زمین خانه اش نگهداری می‌کند که پلیس هنوز آن‌ها پیدا نکرده است.

## ماشینی که پرواز کرد!



اسکای نیوز- تصاویری از برخورد ماشین به طبقه دوم یک دندان پزشکی در کالیفرنیا، یکی از بحث برانگیزترین تصاویری بود که این روزها در شبکه‌های اجتماعی این کشور دست به دست می‌شد! این که چطور یک ماشین سواری به طبقه دوم یک ساختمان برخورد کرده، سوالی است که ذهن همه را درگیر کرده است. گویا این ماشین با سرعت زیاد به کنار ساختمان برخورد می‌کند و بعد به سمت ساختمان پرواز می‌کند. اما هنوز معلوم نیست که چطور این حرکت عجیب اتفاق افتاده است.

## سوتی سرا

## عاقبت مواد فروشی!

بابای من تو کار مواد شیمیایی. به بار مامانم رفته بود اداره دارایی، کارمند اون جا پرسیده بود: «شوهرتون چه کاره است؟» مامانم با به حالت غمگینی گفته بود: «مواد فروشن...» کارمند عه وحشت کرده بود، رنگ زده بود پلیس! بعد یابام رفته بود مامانم رو آزاد کنه، خودش رو گرفته بودن!

سوتی‌های بازمه تون رو در تلگرام به شماره ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ بفرستید.



## گزارش‌های یک مریخی

## گزارش شماره بیست و چهارم: در جست وجوی شغل

من یک مریخی هستم که به زمین آمده‌ام. ما آن‌جا سردمان بود و تصمیم گرفتم وضعیت زمین و زمینی‌ها را برای سکونت بررسی کنیم. گزارش‌های دنباله‌دار من در این مأموریت را این‌جا می‌خوانید. باز یک جلسه دیگر ما رفتیم خانه ناهید و بابایش. همان‌طور که قبلا گفتیم این روند خواستگاری خیلی کند پیش می‌رود. نه دقیق‌تر بگویم خیلی خیلی کند. این بار بابای ناهید پس از این که آب و هوا را چک کردیم و آقای عنایت خوانند: «از هر چه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است» خیلی صریح و رک رو به من گفت: «شما شغل داری؟» من هم به صراحت گفتم: «نه، ولی ناهید را دوست دارم». خب در این لحظه جلسه خیلی زود تمام شد و قرار شد من اول بروم یک شغل پیدا کنم.

همان شب رفتم پیش عباس‌آقای قدیمی و خواستم که اگر دست اش می‌رسد برابم کاری بکند. عباس‌آقا گفت که مناصب مدیریتی‌اش را کنار گذاشته است و الان خودش هم فقط ول می‌چرخد و با این و آن سلفی می‌اندازد. پیش‌آقای شماعی‌پور رفتم گفت خیلی هم خوب، بیا در موسیقی سرمایه‌گذاری کنیم. گفت: «سرمایه از تو، صداش از من». طبیعتا چون سرمایه ندارم منتفی است. بهنام هم ت کند پیش گفتم، گفت: «عالیه، بیا زیرشاخه من شو». مثل این که توی یک نتورک مارکتینگ جدید وارد شده است. خود آقای عنایت هم گفت اسم مرا رزرو آبدارچی توی اداره‌شان می‌تواند بگذارد که اگر آبدارچی‌شان حین چای ریختن رباط صلیبی پاره کرد من بروم جایش.

اما آخرین امیدم آقای رانتی‌زاده بود که مجبور شدم پیشش رو بندازم. آقای رانتی‌زاده تا شنید گفت: «عالیه. ما از حضور شما جوانان استقبال می‌کنیم». بعد توی فهرست شغل‌های خودش نگاه کرد و دلش نیامد از هیچ کدام از شغل‌هایش کناره‌گیری کند. بعد بهم دوباره تاکید کرد خیلی از حضور جوانانی مثل من استقبال می‌کند اما به جان من قسم خورد که فقط یکی از شغل‌هایش، شغل اصلی‌اش است و بقیه را افتخاری به مردم خدمت می‌کند. حالا چند روز است صبح زود می‌روم بیرون دنبال کار و آخر شب خسته و کوفته برمی‌گردم. دیشب همین که خسته می‌آمدم خانه، ناگهان حواسم به فروشنده‌های توی مترو افتاد که داد می‌زدند: «بلیت پنج تا هشت تومان». راستی نظر شما درباره دست فروشی چیست؟

با تشکر، مامور در جست وجوی کار، شما، بهرام ۶۲۵. پایان گزارش بیست و چهارم

محمد علی محمدپور

## تازه رسیدی به تاتی تاتی کردن!

سلام. گفتیم بریم! داستانی شد! فعلا! ❖ ۰۹۳۹۷...۴۶۵: تاتی تاتی کردن، صدا بردار، کشیک / اسم خداحافظی بردین دلم گرفت!

❖ ۰۹۱۵۴...۳۴۵: از وقتی خوندم میخوای بری دارم گریه می‌کنم! تورو خدا نرو! ما قول می‌دیم دیگه حرفی از جایزه نزنیم. لطفا با موندنت شادی رو بهمون برگردون. فعلا!

❖ ۰۹۱۴۴...۵۶۸: باور نمی‌کنم! نکته موضوع کم آوردین؟! ابدار تهدیدمو بکنم: اگه برین منم میرم! دیگه خراسان نمی‌خرم! به مشتری کم میشه روزنامه

و رشکست بشه به من مربوط نیست! ❖ ۰۹۱۵۳...۹۴۲: خفن اگه یه روز

بری همه روتوی خماری می‌ذاری! ❖ ۰۹۱۵۵...۵۶۶: هر چه به روزهای

آخر می‌رسین، خفن بازها را بیشتر به خودتان وابسته می‌کنید دمتون گرم.

❖ ۰۹۱۴۵...۱۳۶: بری؟! کجا مرد مؤمن؟! تازه رسیدی به تاتی تاتی کردن!



\*/-÷/ }

؛÷/×|!-(

÷!×\*(=-

## با خاتمان

## معضل اساسی جعبه سیاه

بچه‌ها جعبه سیاه زندگی مشترک ما هستند، بعضی‌ها معتقدند آن‌ها تا قبل از سن مدرسه اسرار خانوادگی‌تان را آشکار می‌کنند و برخی سرسختانه معتقدند این عادت تا پس از ازدواج نسل سوم بعد از آن‌ها هم به‌صورت ژنتیک در خانواده می‌ماند. برای همین به نفع خودتان است که یک فیلتر کامل روی دهن تان بگذارید تا امنیت روانی خانواده‌تان تأمین شود. انرژی منفی که از جاری‌ها و باجنات‌ها و شوهر عمه‌ها و شوهر خاله‌ها می‌گیرید را رسانه‌ای نکنید. «تله لپ‌لپ» برای باز کردن جعبه سیاه تان از شکنجه‌های گوانتانامو هم کارسازتر است. البته شانس بیاورید و بچه‌تان این ژن را از همسران به ارث نبرده باشد، وگرنه شما با یک مورد غیرقابل پیش‌بینی ژنتیک روبه‌رو هستید و قرار است تا نسل‌ها آن را تحمل کنید. خبر بد این که علاوه بر بچه، پدر بچه هم به‌صورت ذاتی یک جعبه سیاه است، البته برای باز کردن آن نیازی به انفجار و سقوط و چیزهایی از این دست نیست، او به‌صورت خودکار قابلیت بازگویی اسرار تا بازه دو سال قبل را به‌صورت مو به مو دارد (حالا ازش بپرس تولد من کیه، دو تا سکنه مغزی رو رد می‌کنه تا جواب بده) اما در این موارد با یک قورمه‌سبزی مامان‌پی می‌تواند شما را برای همیشه نابود کند.

جعبه‌های سیاه در خانواده‌ها معمولاً هنگام مرگ افراد باز می‌شوند اما در خانواده‌ها هر هفته دو روز مراسم گشایش جعبه سیاه با حضور بزرگ‌ترهای قایل انجام می‌شود. بچه‌ها در این مراسم بعد از پشتک و وارو و آفتاب و مهتاب بالاسن، وارد بازی‌های خطرناک‌تری می‌شوند تا تشویق بیشتری را از حاضران دریافت کنند اما خودتان را نیازبد، اطلاعات دو هفته اخیر را با مقادیر زیادی از شعرهای کودکانه و قصه‌های تخیلی جایگزین کنید. یک دوست صمیمی برای انتقال گلابه‌ها انتخاب کنید و جلوی آن‌ها مراقب سوتی‌های تان باشید. این روش برای تربیت نسل تازه بدون جعبه‌سیاه در دسترس قایل‌بل مؤثر است اما درباره تربیت همسران نمی‌توانیم به صراحت قول بدهیم که این اتفاق می‌افتد. برای همین بد به تله ندهید، وارد بازی‌اش شوید و وانمود کنید او در حال بازگویی یک اتفاق ساده است. تجربه نشان داده هرچقدر بیشتر روی او و گفته‌هایش حساسیت نشان بدهید نظر اطرافیان را بیشتر جلب خواهید کرد.

مهدیساصفری‌خواه



## ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

- ❖ واقعا دل‌مان برای برف تنگ شده. یادش به خیر زمانی که به خاطر برف مدرسه‌ها تعطیل می‌شدند...
- ❖ سه نقطه دیروز دقیقا داستان من بود! هر وقت تو اتوبوس یا مترو صندلی گرم میاد، یک لشکر افراد مسن یا بیمار جلوم ظاهر میشن که مجبور میشم جایم رو بهشون بدم!
- ❖ خدا پیام‌رزد دکتر قریب‌را. کاش یک پرونده هم درباره دکتر شیخ خودمان بنویسید.
- ❖ شوخی بزرگان خیلی احواله! بازم جایش کنین.

ملیکا  
❖ امروز آرزو دارم آرزوی تو باشم. امروز نه تورو نه خودم رو آرزو دارم. امروز ما رو آرزو دارم...  
❖ مسعودمجنونپور  
❖ می‌خواستم دهم بهمن تولد همسر عزیز و مهربانم و پدری دلسوز و زحمتکش را تبریک بگم. امیدوارم در مراحل زندگی موفق و پیروز باشد و خدا حاجت اش را روا کند.

❖ از طرف همسر معصومه  
❖ تفاوتی ندارد خواب باشم یا بیدار، زیباترین تصویر پیش چشم‌انم همیشه «تویی» همسر عزیزم تولدت مبارک.

❖ لطفا هر روز کاریکاتور چاپ کنید .  
❖ مسابقه «چی شده؟» داره خنک میشه! حواستون رو جمع کنید!